

با یاد و نام خدا

لغات و اصطلاحاتی از زبان بختیاری در زبان مردم مسجدسلیمان

این مجموعه ی لغات با توجه به گویش بختیاریهای مقیم مسجدسلیمان جمع آوری شده اند و از آنجا که ساکنان مسجدسلیمان ترکیبی از بسیاری از اقوام بختیاری هستند، می توان گفت تلفظ گروه زیادی از بختیاریها لحاظ شده است. بدیهی است که در نقاط دیگر بختیاری نشین، لغات دیگری با مفهوم مشابه و یا واژه های جدید وجود داشته باشد. تفاوت این مجموعه با کارهای مشابه دستان این است که، ممکن است برخی از این اصطلاحات در دیگر مناطقی که بختیاری ها سکونت دارند، ناآشنا بوده و یا حتی شنیده نشده باشد. شاید بر من ایراد بگیرید که این کار قبلا به شکل کاملتر و حتی به دفعات انجام و چاپ شده و دیگر نیازی به چندباره کاری نیست. این انتقاد درست است ولی به چند نکته باید توجه داشت:

**اول** اینکه بختیاریها در نقاط مختلف ساکن بوده و هر منطقه تلفظ و حتی اصطلاحات خاص خود را دارد بنابراین انجام یک کار ظاهرا مشابه در نقاط مختلف ضروری است و از آنجا که دسترسی به اینترنت تقریبا راحت تر از چاپ و یا خرید کتاب است، من هم مطالب خود را روی وبلاگم می گذارم به این امید که با تذکر دوستان علاقمندی که از من آگاهتر به زبان بختیاری هستند، به تدریج کاملتر شده و شاید روزی به قول اهل ادبیات، به زیور طبع نیز آراسته گردد.

**دوم** اینکه زبان وسیله ی ارتباط است و در فرایند ارتباط با دیگر زبانها از آنها تاثیر گرفته و ممکن است متقابلا بر آنها تاثیر هم بگذارد و همه ی اینها سبب می شود که زبان تغییر کند. از آنجا که اولین برخورد با محیط جدید، برخورد زبانی و آنهم زبان شفاهی است، اولین تغییر هم در زبان و لزوما در تلفظ افراد صورت می گیرد و وجود همین تغییرات، دوباره کاریهایی را ایجاب می کند.

**سومین** دلیل عوامل اجتماعی مانند مهاجرت است. بختیاری های ساکن روستا یا عشایر در سالهای اخیر به شهرها مهاجرت کرده و ساکن شده اند. این امر سبب شده شرایط شهر بر تمام ارکان زندگیشان تاثیر بگذارد ( لباس، غذا، آداب و سنن ) و زبان هم از این گزند در امان نمانده است. در این تغییر محل زندگی، بسیاری از واژه های زبان بختیاری کاربرد خود را از دست می دهند یا می توان گفت در شهر کاربرد ندارند و در مقابل واژه های زیادی هم هستند که فرد نمی داند و برای زندگی در محل جدید به یادگیری آنها نیاز دارد. تغییر لهجه، تغییر تلفظ، یادگرفتن کلمات جدید، استفاده از واژه های ضروری که در خزانه ی لغت افراد نیست، فراموشی زبان آبا و اجدادی و .. ، از پیامدهای این تغییر محل زندگی است.

افرادی که بنا به عللی در شهر ساکن می شوند و یا افرادی که برای انجام کار و یا کسب درآمد مدتی در شهر می مانند، در بازگشتهای گاهگاهی به روستا یا ایل، منبع الهام و یادگیری زبان دیگر وابستگان می شوند و معمولا نحوه ی تلفظ و کلماتی که اینها، درست یا نادرست یادگرفته اند، فرهنگ لغت دیگران می شود. تلفظ آنها حتی اگر اشتباه هم باشد، به سرعت توسط دیگران فراگرفته شده و لغات و اصطلاحات جدیدی که آنها به کار می برند نیز به خزانه ی لغت ساکنین افزوده می گردد.

در سالهای اخیر که عده ی زیادی از مردم مسجدسلیمان به دلایل مختلف در شهرهای دیگر از جمله شوشتر و یا شهرکرد ساکن شده اند، هر زمان برای سرزدن به فامیل و آشنا به مسجدسلیمان می آیند، در صحبت کردنشان به وضوح رگه هایی از تغییر تلفظ را می بینیم و به همین دلیل ضروری است مجموعه ی لغات زبان بختیاری، به قول امروزها همیشه آپدیت یا تازه شده و لغات و اصطلاحات جدید افزوده گردند. از آنجا که نمی توان به خاطر تغییر چند کلمه یا پیداشدن تعدادی واژه ی جدید کتابی را اصلاح کرده و نیز امکان چاپ به علت مشکلات مالی فراهم نیست، برای ارائه ی چنین مجموعه هایی اینترنت و وبلاگ افراد علاقمند، بهترین وسیله برای این کار هستند.

بسیاری از لغات از زبان فارسی و به دلیل ارتباط با فارسی زبانان به زبان بختیاری وارد شده اند، به همین دلیل اینگونه واژه ها، گاه تغییری جزئی در اعراب دارند مانند گردن یعنی گردن. برخی افراد واژه هایی از زبان فارسی را به اشتباه تلفظ کرده و این گونه کلمات به همان شکل وارد زبان مردم محلی شده اند مانند بُسک یعنی بوکس. سعی بر این است که این گروه از واژه ها منظور نشوند. تلفظ کلمات فارسی که به زبان بختیاری وارد شده اند، به مرور زمان تغییر کرده و امروزه اکثرا به شکل صحیح تلفظ می شوند.

برخی طوایف تلفظ خاص خود را دارند مثلا در بین طایفه ی موری، برادر را گِگِه، داخل را مین، دنیا را دُینا و دروغ را دُری تلفظ کرده و حرف **قاف** در اکثر کلمات **خ** ادا می شود مانند خَند یعنی قند.

پیدایش نفت سبب شد افراد غیربختیاری در مسجدسلیمان ساکن گردند و در نتیجه اصطلاحات جدیدی توسط کارکنان غیر مسجدسلیمانی یا غیر بختیاری وارد زبان مردم منطقه گردد. من قبلا مجموعه ای از این کلمات را تحت عنوان واژه های بیگانه ی رایج در زبان مردم مسجدسلیمان روی وبلاگم قرار داده ام و نیازی به تکرار آنها نیست مگر واژه هایی که کمتر فنی باشند، که بایستی این لغات به مجموعه اضافه گردد مانند بسکوت.

**برخی حوادث مهم** تبدیل به یک میدا تاریخی شده اند مانند جنگ شهرپور که اشاره به جنگ دوم جهانی دارد یا سال **گلّهینه** که سال هجوم ملخها است و سال **قَهتینه** یعنی سالی که قحطی شده بود.

در این مجموعه سعی بر این بوده که حتی الامکان اصطلاحات ذکر شوند چون بزرگواران زیادی در زمینه ی تدوین لغتنامه های زبان بختیاری کار کرده و نیازی به ذکر همه ی واژه ها نیست. از آنجاکه زبان بختیاری دارای دستور زبان جداگانه ای نیست، برای تفهیم مطلب از دستور زبان فارسی استفاده کرده ام. در نوشتن واژه ها سعی بر این است که از حروف خاص زبان عربی استفاده نشود.

برای نوشتن این واژه ها، نیاز به فونتی داشتم که خصوصا علایم - َ - ِ - ُ (فتحه، کسره و ضمه)، واضح باشند. متأسفانه اکثر فونتهای کامپیوتری این امکان را نداشتند به همین دلیل دوستان عزیز هرگاه در خواندن کلمات مشکل داشتند، باید فونت را بزرگتر کنند تا این مشکل رفع گردد.

نکته ی ضروری دیگری را هم بگویم. برخی از این واژه ها را شنیده ام و تنها کاربرد آنها را می دانم یعنی می توانم به شکل عملی از آنها استفاده کنم ولی واقعیتش را بخواهید، معنی دقیق آنها را نمی دانم. در بخش معنی این گروه از واژه ها چیزی ننوشته ام و چنانچه دوستی معنی آنها را توضیح دهد، همان را در بخش معنی لغت مربوطه خواهم آورد.

### نحوه ی نشان دادن تلفظ واژه ها:

صدای ابتدای بسیاری از افعال در زبان بختیاری، با سه نوع حرکت فتحه، کسره و ضمه ادا می شوند. در این مجموعه پس از ذکر اولین مورد، حرف مشابه با علایم مربوطه ذکر می گردد مانند وَر دار = بردار، بلند کن (و، و، و).

در زبان بختیاری کلماتی که آخر آنها ان است در هنگام تلفظ، حرف **الف** به ضمه ی کشیده تبدیل می شود مثلاً نان به صورت **نُن** ادا می شود. این کلمات در بین طوایف مختلف بختیاری به سه شکل تلفظ می شوند:

الف- گاهی حرف نون در آخر واژه به زبان آمده و قبل از آن ضمه ی کشیده می آید مانند نُن.  
ب- گاهی حرف نون تلفظ شده، قبل از آن ضمه ی کشیده آمده و **واو خفیفی** تلفظ می شود مانند نُون.  
پ- در گویش برخی طوایف هم، نون آخر واژه حذف، **واو خفیفی** تلفظ و قبل از آن ضمه ی کشیده می آید مانند نُو.  
**توجه:** این گروه از واژه ها چنانچه به حالت اضافه درآمده و یا جمع بسته شوند، حرف **واو** کاملاً ادا شده و کسره ی اضافه می گیرند مانند نُو تیری (نان تیری که نوعی نان محلی است) یا نُوا یعنی نانها.

### پای ( همه )

مصوت بلند ا در واژه ی پای (یعنی همه)، در زبان بختیاری به شکل خاصی ادا می شود تقریباً بین مصوت بلند ا و ضمه. این کلمه به سه شکل می آید:  
۱- گاهی اول جمله مانند پای حرفائون بزنین (همه ی حرفهائیان را بزنید).  
۲- زمانی بعداز فاعل مانند پایل پای رهین (مردان همه رفتند).  
۳- زمانی بین دو اسم مانند دُرگل پای کاران کِردن (دخترها تمام کارها را انجام دادند).

### حرف دال

حرف **دال** در زبان بختیاری به دو شکل تلفظ می شود:

الف - همانگونه که حرف دال در زبان فارسی تلفظ می شود و در همه جای کلمه می آید مانند دا یعنی مادر.

ب - شکل خاصی از تلفظ دال در بسیاری از کلمات که هیچگاه در ابتدای کلمه نمی آید مانند زیژن یعنی زدن. برای نشان دادن اینگونه تلفظ، علامتی در بالای حرف د می آید **دُ** (علامت تتوین عربی). تنها

اشکال این علامت زمانی است که مصوت فتحه یا ضمه داشته باشد. در فونتهای کامپیوتری، علایم فتحه و ضمه در بالا یا کنار علامت تنوین دیده نمی شوند. برای حل این مشکل در بخش معنی واژه توضیح داده شده که با فتحه یا ضمه ی حرف دال.

توجه: مجموع دُ یک علامت است و ربطی به تنوین عربی ندارد.

به:

حرف ربط به به همان شکل فارسی و با یک کسره آمده است مانند به دَست یعنی به دست.

که:

که نیز به همان شکل فارسی و با کسره ی حرف کاف آمده است مانند جِقلِه که یعنی همان پسری که.

مصوتها

مصوتهای کوتاه در زبان بختیاری به دو صورت تلفظ می شوند:

الف- شکل اول شبیه به تلفظ مصوتهای کوتاه در زبان فارسی است مانند:

فتحه یا آ = اَرِد یعنی آر دکرد - پَل یعنی گیسو .  
کسره یا اِ = اِمِرُو یعنی امروز - پِل یعنی گاوتر.  
ضمه یا اُ = اُچُ یعنی آنجا - کُل یعنی کوتاه و کند.

ب- این مصوتها در زبان بختیاری در برخی کلمات کشیده تر ادا می شوند که برای نشان دادن آن یک فاصله به حرف قبل از آن اضافه شده است مانند:

فتحه یا آ = رَـد یعنی رفت  
کسره یا اِ = دِـر یعنی دیر- تِز یعنی تیز ( مانند مهر بدون ه )  
ضمه یا اُ = دُـم یعنی می دانم - نُن یعنی نان

این دسته از مصوتها شبیه به هـ نیز تلفظ می گردند مانند رَهْدُ یعنی رفت، دِهَر یعنی دیر و جُهمست یعنی جنبید یا تکان خورد. مصوت ضمه ی کشیده گاهی هم با تلفظ واو خفیف همراه است مانند هُونِه یعنی خانه.

توجه: صدای کسره ی خفیفی نیز در برخی واژه ها که حاصل مصدر هستند ادا می شود. در نوشتن واژه های بختیاری برای نشان دادن این کسره ی خفیف، از علامت کسره استفاده شده است. مانند دِگالِش ( لرزش )، خَرَدالِش ( خوردنی ).

در زبان فارسی برای ساختن حاصل مصدر، ـش به انتهای فعل اضافه می کنند و هرگاه انتهای فعل مصوت باشد، یش می افزایند مانند گویش، فرسایش، فرمایش و ... . در زبان بختیاری در اینگونه موارد به جای یش، اِش، اِشت، ایش یا اِشت اضافه می کنند مانند خَرَدالِش، خَرَدالِشت، گاهی هم حرف لام و کسره اضافه می کنند مانند دِگالِش، دِگالِشت که معنی لرزیدن می دهد ( دِگالِشت = دِگالِشت ).  
در بعضی مناطق بختیاری نشین، به جای کسره از حرف هـ و کسره استفاده می کنند مانند خَرَداهِش و خَرَداهِشت به معنی قابل خوردن و یا خوردنی است.

مصوتهای بلند در زبان بختیاری نیز شبیه به فارسی است مانند:

مصوت آ ا = آبادی یعنی روستا - دار یعنی درخت  
مصوت او = اوفتا یعنی افتاد - دوش یعنی دیروز  
مصوت ای = ایسا یعنی شما - لیش یعنی بد، زشت و کم ارزش.

### مصوت‌های مرکب او و آی :

**الف-** مصوت او مانند نو. این مصوت در زبان بختیاری به دو شکل تلفظ می‌شود:  
اول کلماتی که تلفظ آنها شبیه به زبان فارسی است مانند دو برون نو ( نو کلمه ی فارسی به معنی جدید ).

دوم واژه هایی که با فته ی قبل از او به زبان می آیند. در نشان دادن تلفظ اینگونه کلمات حرف قبل از و فته دارد مانند شو یعنی شب.

**ب-** مصوت ای مانند نی، با فته ی قبل از ی آمده است مانند نی. لازم به ذکر است که در بسیاری از واژه های این گروه از کلمات، حرف قبل از ی کاملاً دارای صدای فته یا ـ نیست ولی به این صورت نمایش داده می‌شود.

واژه های دارای این مصوتها در بین بختیاریهایی که کمتر با فارسی زبانان ارتباط داشته اند، با فته ی قبل از او و ی تلفظ می‌شوند، از جمله آنچه در تلفظ عشایر بختیاری و روستانشینها یا به عبارتی بختیاری های کمتر شهرنشین هنوز هم می‌بینیم، مانند شو یعنی شب و گی یعنی چه موقع. در این مجموعه، تلفظ این دوگروه از واژه ها بر مبنای تلفظ اصلی بختیاری ها ( عشایر و روستانشینها ) نشان داده شده است.

به مرور بر اثر ارتباط با فارسی زبانان، در برخی موارد تلفظ ناقص آنان وارد زبان بختیاری شده است مانند کلمه ی دوری یعنی بشقاب که با قاطعیت نمی‌توان گفت حرف دال چه مصوتی دارد و در کلماتی مانند گی هم مصوت حرف اول چیزی بین فته و کسره است که در فرهنگهای لغت به اشتباه کسره ذکر می‌شود ( شاید هم من اشتباه می‌کنم ). لازم است برای نشان دادن تلفظ ناصحیح او و ای، راهی یافت یا علائم خاصی را ابداع کرد که در اینصورت علاوه بر بختیاری زبانها، فارس زبانها هم از ابداع و چنین علائمی استقبال خواهند کرد.

### شکل و

**الف -** اگر صامت باشد حتماً قبل یا بعد از آن، یکی از مصوت‌های کوتاه ( فته، ضمه و کسره ) و یا مصوت‌های بلند آ و یا ای می‌آید مانند هوار، چویل، گوو، سور، دو وا ( آش ماست)، دُوا ( داماد ). یاروی آن یکی از مصوت‌های کوتاه فته، ضمه و کسره آمده است مانند وردار، وردار، وُردار.

**ب -** اگر مصوت باشد علامتی روی آن نیست و قبل و بعد از آن هیچ مصوتی نیامده است مانند سور یعنی شور و یا دوما یعنی داماد.

**ج -** و اگر حرف ربط باشد به شکل ضمه روی حرف آخر کلمه ی اول می‌آید مانند گس کار یعنی کس و کار.

### نحوه ی تشخیص صامت یا مصوت بودن و :

اگر کلمه را درست بخش کنیم، شکل و اگر صامت باشد یعنی اگر حرف واو باشد، هیچگاه وسط بخش نیامده و همیشه اول بخشها و یا آخر کلمه آمده و قبل یا بعد از آن یک مصوت می‌آید. برعکس هرگاه مصوت باشد، هیچگاه اول بخش یا کلمه نیامده و قبل و بعد از آن هم حتماً یک صامت می‌آید. اگر هردو پشت سرهم بیایند، چنانچه در دو بخش متوالی باشند اولی مصوت و دومی صامت است مانند گو و ر یعنی گوساله و اگر در یک بخش باشند اولی صامت و دومی مصوت است مانند گوو یعنی کبود.

### حرف عین

کلماتی که حرف عین در آنها به کار رفته، در اصل فارسی بوده و وارد زبان بختیاری شده اند. اینگونه واژه ها در زبان بختیاری به این نحو به زبان می‌آیند:

**الف -** اگر در ابتدای کلمه باشد با الف نشان داده شده است مانند آلق یعنی عقل.

**ب -** اگر در وسط کلمه باشد به صورت مصوت کوتاه کشیده می‌آید مانند جَقَر یعنی جعفر ، جَوَه یعنی جعبه.

**ج -** اگر در آخر کلمه باشد اصلاً تلفظ نشده و قبل از آن مصوت کوتاه کشیده می‌آید مانند شَم یعنی شمع و جَم یعنی جمع.

د - برخی واژه هایی که در آنها حرف عین به کار رفته، در زبان محلی ابن حرف اصلا تلفظ نمی شود مانند قلعه که در زبان مردم مسجدسلیمان قَلِه تلفظ می شود.  
صدای ق ( قاف )

حرف قاف به دو شکل تلفظ می شود:  
یکی به شکل غ مانند قدرت.  
دیگری تلفظ خاص در کلماتی مانند قُدو، قُوا یعنی قبا.

نکته: صدای ق در بین طایفه ی موری به شکل خ تلفظ می شده است مثلاً قرآن را خُرون ادا می کردند. صدای پ هم در برخی مواقع ف تلفظ می شده مثلاً پری ناز را فِری ناز هم ادا می کنند.

### علایم جمع

یَل و گَل دو علامت جمع در زبان بختیاری هستند که معمولاً قاعده ی خاصی برای استفاده از این دو علامت نیست. برخی اسامی با هردو و بعضی تنها با یکی از این دو علامت جمع بسته می شوند مانند گُرگل و گُرِیل.  
برخی اسامی با ا جمع بسته می شوند ( که خلاصه شده ی ها است ) مانند نونا یعنی نانها. برخی با ون ( نُن ) مانند مهمُنن یعنی مهمانها. در تلفظ برخی طوایف حرف نون آخر تلفظ نمی شود مانند مهمُنو یعنی مهمانان.

### هُونِه ( خانه )

در کلمه ی هُونِه ( خانه )، علاوه بر ضمه ی کشیده ؤ، حرف واو هم به شکل خفیفی تلفظ می گردد. در هنگام ادای این کلمه، برخی از بختیاری ها واو خفیف را تلفظ نمی کنند یعنی می گویند هُنِه و بعضی نه را به زبان نمی آورند و هُو می گویند.

### ضمایر

از آنجا که نمی خواهیم از واومعدوله استفاده کنیم و با توجه به این که در نوشتن این مجموعه، از الفبای فارسی استفاده شده است، برای نوشتن ضمایر فاعلی مفرد داریم مثلاً این ضمایر به ترتیب مٌ - تٌ - هٌ ( یٌ ) نوشته می شوند.  
ضمایر در جدول جداگانه ای آمده است. توجه داشته باشید که ضمایر تاکیدی و ضمایر منفصل ملکی شبیه به هم هستند ( مانند فارسی )، ولی قبل از ضمایر ملکی کلمه ی مال ( به معنی متعلق بودن و نه به معنی ده و روستا ) اضافه می گردد مانند مال خُم یعنی مال خودم یا مال خُس یعنی مال خودش.

### علامت مفعولی

علامت مفعولی یا همان را به دو شکل نمایش داده می شود:  
الف - کسره ی آخر واژه مانند دَسِتِی یعنی دستت را.  
ب - ن . برای مثال درختن یعنی درخت را ( در این حالت ن با یک فاصله بعد از مفعول می آید ).  
( ن علامت مفعولی هر جا که رسم الخط اجازه دهد، به انتهای ضمایر فاعلی می چسبد مانند مُن یعنی به من یا مرا ). جالب این است که این علامت مفعولی در زبان ترکی هم به همین شکل وجود دارد ( این را از یکی از هموطنان آذری که با هم همسفر بودم فهمیدم ).

توجه : در این مجموعه به خاطر شکل خاص نمایش ضمائر فاعلی مفرد، تنها در ضمائر مفعولی اول، دوم و سوم شخص مفرد، علامت مفعولی ن به ضمائر فاعلی می‌جسبد یعنی مَن = مرا - تَن = تو را - هُن = او را - یُن = آن را - اورا.

است و هست

\*فعل ربطی است، در انتهای اسم، صفت یا ضمیر می‌آید:

الف: اگر آخر اسم یا صفت صامت باشد، به شکل کسره می‌آید مانند : دَر واز یعنی در باز است - هَوا سَرَد یعنی هوا سرد است.

ب: اگر آخر واژه مصوت باشد، دو حالت پیش می‌آید:

۱- اگر آ یا او باشد، کسره می‌گیرد که در تلفظ بسیار خفیف ادا می‌شود مانند سرما- یعنی سرما است یا دَو- یعنی خواهر است.

۲- اگر مصوت ای باشد، ی و کسره اضافه می‌شود مانند گپی ی یعنی بزرگی است.

ج : به شکل ن در آخر ضمیر فاعلی می‌آید ( شبیه به ضمیر مفعولی ) مانند با مَن یعنی با من است.

\*فعل هست به دو شکل می‌آید:

الف : هِڈ ( هست ) که به آخر آن ضمائر متصل فاعلی اضافه می‌شود، هِڈم- هِڈی - هِڈ- هِڈیم - هِڈین- هِڈن.

ب : ضمائر متصل فاعلی به دنبال اسم یا صفت می‌آیند، گِپم- گپی - گپ - گپیم - گپین - گپن.

واو معدوله

واو معدوله در واژه هایی مانند دو، نوک و خود استفاده نشده است و در اینگونه موارد به جای آن روی حرف، ضمه گذاشته شده است مانند دُ ، نُک، تُ، خُد.

مصوت ـ یا ضمه همیشه به همین شکل نوشته می‌شود مانند تُ = تو ، مُ = من، خُت = خودت.

تنوین

کلمات تنوین دار به صورتی که تلفظ می‌شوند نوشته خواهند شد مانند هَتَمَن یعنی حتما. کلماتی مانند حتی را هَتَا می‌نویسیم.

صفت

در زبان بختیاری هم مانند زبان فارسی، واژه ی دوحرف ثَر علامت صفت تفضیلی است که به دو صورت ادا می‌شود:

الف : تر مانند بهتر

ب : دُر مانند بهدُر

تاکنون استفاده از صفت عالی را در زبان بختیاری نشنیده ام. معمولا به جای آن از صفت تفضیلی با تغییراتی استفاده می‌کنند مثلا می‌گویند: یُ ز هِمِه بهدُرِه ( این از همه بهتر است ).

## حروف خاص عربی

در نوشتن کلمات سعی بر این بوده است که از **حروف خاص الفبای عربی** استفاده نشود و به همین علت:

الف - همه ی صداها ی ز، ذ، ظ و ض با حرف ز  
 ب - صداها ی ت، ط با حرف ت  
 ج - صداها ی ث، س و ص با حرف سین  
 د - صداها ی غ، ق با ق  
 ه - صداها ی ح، ه با حرف شکل ه نوشته شده اند.  
 سعی بر این است از حروف عربی استفاده نشود مثلاً سُو یا سُوَه یعنی صبح. نباید صُو یا صُوَ بنویسیم.

## مصوت ه - ه

کلماتی که دارای مصوت ه، ه هستند در این مجموعه به همان شکل آمده اند مانند کیزه و شَشْتِه. اینگونه کلمات در حالت اضافه، برخلاف زبان فارسی، فقط کسره می گیرند مانند بَچه مُ یعنی بچه ی من.

## مصدرها

برخلاف تمام دوستانی که در زمینه ی لغت نامه نویسی کار کرده اند، من دوست ندارم مصدرها را ذکر کنم چون فکر می کنم با این کار زبان بختیاری بیش از پیش به زبان فارسی نزدیک و وابسته می شود ولی از آنجا که مصدرها با کمی اختلاف در تلفظ، فعل ماضی سوم شخص جمع را هم نشان می دهند، من هم این اشتباه مصطلح را تکرار می کنم یعنی **مصدرها** ذکر شده و تا حد امکان یکی از افعال مضارع، ماضی و فعل امر ذکر می شوند زیرا **صرف** بعضی صیغه های افعال به درک معنی کمک زیادی می کند.

در زبان بختیاری شکل مصدر، با فعل سوم شخص جمع ماضی یکی است و تفاوت تنها در تلفظ آنهاست مثلاً **گشتن** یعنی گشتن و نیز بدون تغییر نوشتاری، به معنی گشتند است.

گَندن در زبان بختیاری معانی و کاربرد مختلفی دارد مانند: کند به دینس، کند و اباد، دز هونس کند، در منزل کند، کند و بدرهد، زمین کند ( شبیه به مصدر GET در انگلیسی ).

مصدر رفتن به دو شکل تلفظ می شود، ر-گَتن ( با فتحه ی کشیده ی حرف ر ) و گاهی هم با تلفظ خفیف صدای ه مانند رَهْتن ( افعالی که از این مصدر ساخته می شوند ). ( **مصوت های کوتاه کشیده را نگاه کنید** )

برای ساختن حاصل مصدر، در زبان فارسی از پسوند **گی** استفاده می کنند مانند گرسنگی یعنی گرسنه بودن. در بختیاری به جای آن از پسوند **یی** استفاده می شود مانند گسِنِه یی یا گسِنِیی یعنی گرسنگی و زنده یی یا زندیی یعنی زندگی.

بسیاری از مصدرها و افعال از زبان فارسی وارد زبان بختیاری شده که با اختلافهایی چزیی در زبان بختیاری تلفظ می شوند. این اختلاف تلفظ ها مانند آنچه در مورد واژه ها دیدیم، اکثراً در حد یک یا دو مصوت است مانند **گشتن** یعنی گشتن.

بیشتر افعال اول شخص مفرد، هم لازم و هم متعدی هستند یعنی دو معنی دارند مانند اِخْرُم که می خورم و مرا می خورد معنی می دهد.

## ضمایر متصل فاعلی و مفعولی

صرف صیغه های مختلف افعال نیز با رعایت همان تفاوت های جزئی، مانند زبان فارسی است. ضمائر متصل فاعلی و مفعولی نیز تفاوت های تلفظی با معادل آنها در زبان فارسی دارند مانند مُم برای اول شخص مفرد که در فارسی مَم است مانند گَشْتُم که در فارسی گَشْتُم ادا می شود. فعل سوم شخص مفرد نیز مانند زبان فارسی ضمیر متصل ندارد.

### علامت افعال استمراری

در افعال استمراری به جای می حرف اِ می آید مانند اِ بُرُم یعنی می بُرُم یا اِ بُرِیْدُم یعنی می بُرِیْدُم. در نشان دادن تلفظ اینگونه واژه ها، اِ که علامت استمرار است با یک فاصله نوشته می شود. اگر ابتدای فعل حرف الف باشد، دیگر اِ اضافه نمی شود مانند اِ سَتِیْدُم یعنی خریدم و یا می خریدم. علامت افعال استمراری در برخی مناطق به شکل ای ادا می شود مانند ای گَم یعنی می گویم. علامت نفی فعل استمراری به صورت ن قبل از افعال می آید مانند ن خُرُم یعنی نمی خورم و ن خَرْدُم یعنی نمی خوردم. این علامت گاهی هم به شکل نی بروزن بی تلفظ می شود مانند نی خُرُم یعنی نمی خورم.

در صرف افعال مضارع اخباری، برخلاف زبان فارسی چنانچه ابتدای فعل الف باشد، الف ابتدای فعل به ی تبدیل نشده و فعل بدون حرف ب صرف می شود مانند اَوَشْتُم یعنی بیفشانم. در برخی موارد هم الف حذف و ب به ابتدای فعل اضافه گردیده است مانند: بَسْتَنُم یعنی بگیرم و بَشْگَنُم یعنی بشکنم.

با اضافه کردن یک کسره به انتهای افعال ماضی، فعل ماضی نقلی ساخته می شود مانند رَهْدُم یعنی رفته ام.

### واو عطف

واو عطف در زبان بختیاری به دوشکل می آید:  
الف - اگر انتهای واژه آ یا ا باشد به شکل و مانند پیا و و گَر (مرد و پسر).  
ب - در بقیه ی موارد به شکل ضمه به آخر کلمه ی اول می چسبد مانند کت کول.

### پیشوندها

بی به معنی نداشتن نیز به صورت ب یعنی همان شکل تلفظ زبان بختیاری آمده است.  
ن پیشوند منفی نمی به شکل ن و جدا از فعل آمده است مانند ن رُم یعنی نمی روم.  
بای تاکید که در ابتدای افعال می آید، مانند زبان فارسی به فعل می چسبد مانند بُرُم یعنی بروم.  
نون نفی بر سر فعل می چسبد مانند نَرَهْد یعنی نرفت (علامت نفی افعال، ن و م است مانند نَخُر - مَخُر).

### وا

#### کلمه ی وا

- ۱- اگر به معنی باید باشد، جدا از واژه ی بعدی نوشته می شود مانند وا رُوم یعنی باید بروم.
- ۲- اگر به معنی با باشد، جدا از کلمه ی بعدی نوشته می شود مانند وا مُ ببِی یعنی بامن بود
- ۳- اگر به عنوان علامت تکرار باشد، با کلمه ی بعدی فاصله ندارد مانند واهو- وادروش
- ۴- در موارد استثنایی که معنی یا می دهد (برای مقایسه)، از کلمه ی قبلی جدا نوشته می شود مانند مُ وا ت یعنی من یا تو.
- ۵- در کلمه های وابیْد - وبِیْد یعنی شد، بدون فاصله از کلمه ی بعدی نوشته می شود.



## نسبت‌های فامیلی

برای نشان دادن نسبت‌های فامیلی، از اضافه ی بُنُوْت استفاده می کنند مانند اَهمِدِ اَلی یعنی احمد پسر علی. اگر اسمی به مصوت ختم شود، برخلاف زبان فارسی از ی و کسره استفاده نشده و به همان صورت اصلی ذکر می شوند برای مثال در فارسی می گوئیم زهرای حیدر یعنی زهرا دختر یا زن حیدر ولی در زبان بختیاری تنها می گوئیم و می نویسیم زهر اهیدُر.

برخی کلمات به شکل خاصی تلفظ می شوند که نشان دادن صحیح آن مقدور نیست ( بَوو ، بَهو و بَو یعنی پدر- گهو ، گوو و گو یعنی برادر- گهو، گوو و گو یعنی آبی یا تیره ).

## حرف خ

حرف خ در زبان بختیاری برخی مواقع به شکل ه تلفظ می شود مانند هَوَر = خَوَر، هار = خار، هایه = خایه، هنده = خنده.

## حرف ژ

جز چند مورد ( مُژگَنیْدِن و مُژنیْدِن یعنی چلاندن لباس، کلمه ی هژ که برای تحریک کردن گاو نر برای جفتگیری به کار می رود، گژدین، گژمه، هژده یعنی هیجده و اوژدُن که نام روستایی در اندکا است )، صدای ژ را نمی بینیم و یا من نشنیده ام. کلماتی که این صدا را دارند بجز چند اسم خاص مانند بیژن، منیژه، ژاله و ژایلا، از زبانهای اروپایی به زبان فارسی وارد و مورد استفاده ی بختیاری زبانها هم قرار گرفته اند، با صدای ج تلفظ می شوند مانند بیجَن ( بیژن )، منیجه ( منیژه )، جاله ( ژاله )، جیلا ( ژایلا )، ژتون، ژله، و جاکت ( ژاکت ).

## کاف و گاف

حروف کاف و گاف در زبان بختیاری هم مانند زبان فارسی به دو شکل تلفظ می شوند. هرگاه بعد از این دو حرف فتحه و کسره بیاید، به صدای معمول تلفظ می شوند و زمانی که بقیه ی مصوتها یعنی ضمه و مصوتهای بلند بیایند، به شکل خاصی تلفظ می گردند.

## تشدید

کلماتی که دارای تشدید بوده و از زبان عربی وارد فارسی و از همان طریق وارد زبان بختیاری شده اند را نیز بدون تشدید و باحروف فارسی آورده ام. برای مثال بختیاری ها کلمه ی اطلاع را اتلا تلفظ می کنند و به همان شکل هم آمده است. در برخی کلمات زبان بختیاری، گاهی یک حرف به صورت مشدد ادا می شود مانند هَرَه شُلَه ، قِئَه و ... برای نشان دادن تلفظ این واژه ها، حرف مشدد به صورت تکراری می آید مانند قِئِئَه.

## دُ

اگر به معنی دو ( عدد دو ) باشد جدا نوشته می شود مانند دُ وارِئَه ( دوباره ). اگر جزیی از کلمه باشد جدا نوشته نمی شود مانند دُوا ( داماد ).

برخی اسامی مانند اسم اسب افراد سرشناس نیز در این مجموعه نیامده است مانند وَرِزه، خِرسان و شَراک.

اسامی خاص همانگونه که به زبان می آیند، با حروف پیشنهادی زبان بختیاری نوشته می شوند مانند هَسَنَلِ یعنی حسنعلی، مَهْمَدَلِ یعنی محمدعلی. تلفظ اسامی در بین اکثریت بختیاری ها تفاوت چندانی ندارد.

در زبان بختیاری هم مانند زبان فارسی هرگاه حرف ب قبل از حرف نون بیاید، میم تلفظ می شود مانند شنبه که شَمِبِه تلفظ می شود.

## اعداد

عدد یک به شکل یَ نوشته می شود مانند یَ پَنگ. عدد پنج در زبان بختیاری به شکلی خاص ادا می شود مثلاً پَین تیر یعنی پنج تیر که نوعی اسلحه است.

هفت به شکل هَف ادا می شوند مانند هَف شَو یعنی هفت شب. هشت هم به شکل هَش تلفظ شده مانند هَش رو یعنی هشت روز.

در برخی جاها دیده ام که بیست و یک را یَ بیست، بیت و دو را دُبَیست و ... بیست و نه را نُه بیست هم تلفظ می کنند.

حرف شین که ضمیر متصل مفعولی و ملکی سوم شخص مفرد و جمع است، در زبان مردم مسجدسلیمان به سین تبدیل گردیده است.

گاهی که کلمه یا عبارت، نفرین یا ادای محبت بوده است ناچاراً به زبان فارسی محاوره ای ترجمه شده است مانند دَرِدِت چِیْم یعنی دردت به جانم یا قربانت بروم.

بسیاری از کلمات در زمان حال کاربرد نداشته یا کمتر به کار می روند. اصطلاحاتی چون بچه مچه، بزرگ مزرگ و ... که در تداول عامه کاربرد زیادی دارند، در این مجموعه منظور نشده اند.

افرادی که مسافرت کرده یا با کسانی که اطلاعات بیشتری داشته ارتباط پیدا کرده اند، اصطلاحات جدیدی به کار برده اند مانند امرُاسیه یعنی مثل عمروعاص است که اشاره به مکر و حيله ی عمروعاص دارد، یا چرچلیه که به چرچیل و سیاستش برمی گردد و یا شمیره که به شمر و سنگدلش مربوط می شود.

برای سهولت درک مطلب از دستور زبان فارسی کمک گرفته شده است.

متأسفانه برخی دوستان با آنکه زحمات زیادی را در این زمینه کشیده اند، در برخی موارد مسیر را به عکس رفته اند یعنی کلمات فارسی را به زبان بختیاری برگردانده اند و این دقیقاً برخلاف هدف اصلی است. هدف از جمع آوری لغات زبان بختیاری، کمک به کسانی است که می خواهند به این زبان سخن گفته، با بختیاری ها ارتباط زبانی برقرار کرده و مفهوم گفته هایشان را دریابند. عمل این بزرگواران یعنی برگرداندن لغات فارسی به زبان بختیاری، از کیفیت کار آنان کاسته و تنها حجم کار آنها را زیاد می کند البته اگر خدای ناکرده هدفشان همین نبوده باشد.

یکی از مشکلات من برای قرار دادن این واژه ها در وبلاگم، نوشتن آنها بود. متأسفانه در بسیاری از فونتهای کامپیوتری، علائم فتحه، ضمه و کسره زیر یا روی برخی حروف کاملاً مشخص نیست مانند علامت کسره زیر حروفی چون شین و سین و یا فتحه روی حرفی مانند لام. تلاش کردم که فونتی را بیابم که این نقیصه را نداشته باشد ولی موفق نشدم. به همین دلیل گاهی لازم است برای درست خواندن واژه ها، بزرگنمایی صفحه را بیشتر کرده تا کلمه کاملاً دیده شود.

نکته ی آخر این که چون تعداد اصطلاحات زیاد است و امکان اصلاح، حذف و یا اضافه شدن به آنها وجود دارد، در هربار تعدادی از آنها را روی وبلاگم می گذارم. امیدوارم دوستان علاقمند و آگاه مرا در این کار یاری نمایند.

ضمایر					
فاعلی			مفعولی		
ضمیر	متصل		ضمیر	متصل	
مُ = من	م -	خَرْدُم	مُن = مرا	م -	بُرْدُم
تُ = تو	ی	خَرْدی	ئُن = تورا	ت -	بُرْدِت
هُ = یُ = او		خَرْد	هُن = اورا	س -	بُرْدِس
ایما	یم	خَرْدیم	ایمان = مارا	نِمُن	بُرْدِنِمُن
ایسا	ین	خَرْدین	ایسان = شمارا	نِئُن	بُرْدِنِئُن
هُنن	ن -	خَرْدِن	هُنن = آنها را	نِئُن	بُرْدِنِئُن

نکته: اگر آخر فعل مصوت باشد، فقط م ، ت ، س ، مُون ، تُون و سُون اضافه می شود.

ضمایر			
ملکی		تاکیدی	
ضمیر	متصل		
خُم = خودم	م -	دَسْمُم	خُم = خودم
خُت = خودت	ت -	دَسْتِت	خُت = خودت
خُس = خودش	س -	دَسْتِس	خُس = خودش
خُمُن = خودمان	مُن	دَسْتِمُن	خُمُن = خودمان
خُئُن = خودتان	ئُن	دَسْتِئُن	خُئُن = خودتان
خُسُن = خودشان	سُن	دَسْتِسُن	خُسُن = خودشان

نکته: اگر آخر اسم مصوت باشد، فقط م ، ت ، س ، مُون ، تُون و سُون اضافه می شود.

#### فاعلی

ضمایر	متصل	
مُ = من	م -	خَرْدُم
تُ = تو	ی	خَرْدی
هُ = یُ = او	--	خَرْد
ایما = ما	یم	خَرْدیم
ایسا = شما	ین	خَرْدین
هُنن = آنها	ن -	خَرْدِن

#### مفعولی

ضمایر	متصل	
مُن = مرا	م - بُرُم	
تُن = تورا	ت - بُرِیت	
هُن = او را	س - بُرِیس	
ایمان = ما را	نِمُن - بُرِیْمُون	
ایسان = شما را	نِئُن - بُرِیْنُون	
هُنن = آنها را	نِسُن - بُرِیْسُون	

نکته: اگر آخر فعل مصوت باشد، فقط م، ت، س، مُون، تُون و سُون اضافه می شود.

### ملکی

ضمایر	متصل	
خُم = خودم	م - دَسْم	
خُت = خودت	ت - دَسِیت	
خُس = خودش	س - دَسِیس	
خُمُن = خودمان	مُن - دَسِیْمُون	
خُئُن = خودتان	ئُن - دَسِیْنُون	
خُسُن = خودشان	سُن - دَسِیْسُون	

نکته: اگر آخر اسم مصوت باشد، فقط م، ت، س، مُون، تُون و سُون اضافه می شود.

### تاکیدی

خُم = خودم
خُت = خودت
خُس = خودش
خُمُن = خودمان
خُئُن = خودتان
خُسُن = خودشان

با یاد و نام خدا

لغات و اصطلاحاتی از زبان بختیاری در زبان مردم مسجدسلیمان (۶)

از این پس مجموعه ی لغات و اصطلاحات بختیاری در زبان مردم مسجدسلیمان را روی وبلاگم قرار می دهم. تاکنون هیچ پيامی در این باره نداشتم و من هم بنا به روالی که داشتم به کارم ادامه خواهم داد. در هر بخش تعداد کمی از این لغات ارائه خواهد شد و چنانچه انتقادی یا پیشنهادی داده شود حتماً مورد نظر قرار خواهد گرفت. از آنجا که معنی برخی از این لغات را نمی دانم، این واژه ها بدون معنی لغوی معرفی خواهند شد. ممکن است دوستان معنی دیگر و یا کاملتری را برای واژه ای ارائه دهند که با سپاس از این عزیزان از آنها استفاده خواهد شد برای تلفظ درست واژه ها باید به پنج بخش ابتدای متن تحت عنوان **نحوه ی نشان دادن تلفظ واژه ها** توجه گردد.

### بخش آ (۱)

- ت : ضمیر متصل مفعولی دوم شخص مفرد  
 ت : ضمیر متصل ملکی دوم شخص مفرد  
 تُون : با ضمه ی کشیده ی حرف ت و تلفظ واو خفیف، ضمیر متصل مفعولی دوم شخص جمع ( - تُو - )  
 تُن ( )  
 تُون : با ضمه ی کشیده ی حرف ت و تلفظ واو خفیف، ضمیر متصل ملکی دوم شخص جمع ( - تُو - )  
 تُن ( )  
 س : ضمیر متصل مفعولی سوم شخص مفرد  
 س : ضمیر متصل مفعولی سوم شخص مفرد

- =====
- سُون : با ضمه ی کشیده ی حرف سین و تلفظ واو خفیف، ضمیر متصل مفعولی سوم شخص جمع ( - سُو - سُن )
- سُون : با ضمه ی کشیده ی حرف سین و تلفظ واو خفیف، ضمیر متصل ملکی سوم شخص جمع ( - سُو - سُن )
- م : ضمیر متصل مفعولی اول شخص مفرد
- م : ضمیر متصل ملکی اول شخص مفرد
- م : ضمیر متصل فاعلی اول شخص مفرد
- مُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، ضمیر متصل مفعولی اول شخص جمع ( - مُو - مُن )
- مُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، ضمیر متصل ملکی اول شخص جمع ( - مُو - مُن )
- ن : ضمیر متصل فاعلی سوم شخص جمع
- آ : لقبی برای مردان ( قبل از اسم می آید )
- آ پر- ز : با کسره ی کشیده ی حرف ر، گوشت سرخ شده با ترشی
- آبادی : آبادی - روستا
- آبهار : روستایی در اطراف مسجد سلیمان است
- آبی : شد ( آبیڈ - وابیڈ - وابی - آوی - وبی )
- آبیڈ : شد ( وابیڈ - وبی - وابی - آوی - آبی )
- آتیک ماتیک : آرایش کردن - آرایش کرده
- آج مَنَ لله : آس و پاس - فقیر و درمانده
- آجز : عاجز - خسته - ناامید - دلتنگ - ناراحت - ناتوان
- آخر : آخر - انتها ( خ ، خُ )
- آخر : آخر دامها
- آخرس چه : آخر کار چه می خواهی بکنی - آخرش چه می خواهی انجام دهی - به چه نتیجه ای می خواهی برسی
- آخُن کِرین : با ضمه ی کشیده ی حرف خ، خرمنکوبی - خردکردن گندم و جو
- آخُنْد : آخوند - ملا
- آخُو : با تلفظ واو خفیف، خرمنکوبی - خردکردن جو و گندم
- آخی : هم در بیان رضایت خاطر و هم در غم از دست دادن کسی می گویند
- آدَت : عادت - به پریود زنانه هم می گویند
- آدَم : آدم - بشر - انسان
- آرُ : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، جلو روشنایی ( وندس به آرئی = آن را جلو روشنایی گرفت )
- آرُ دَرْد : خجالت - شرم - عبرت - عبرت گرفتن - پذیرفتن - قبول کردن - کوتاه آمدن
- آرُ دَرْد ن گنی : خجالت نمی کشی - عبرت نمی گیری ( رُ ، ر )
- آرُ دَرْد نڈاری : خجالت نمی کشی - عبرت نمی گیری ( رُ ، ر )
- آرُ دَرْد نکرْدی : خجالت نکشیدی - عبرت نگرفتی ( رُ ، ر )
- آربیز : با کسره ی کشیده ی حرف ب، الک - آردبیز
- آرپنا : آرپناه که روستایی در اندکا است
- آرپنایی : آرپناهی - طایفه ای از بختیاری ها - ساکن آرپناه
- آردوله : آرد را در پیاز داغ سرخ می کنند
- آدَم : با ضمه ی حرف دال، آدم - بشر - انسان
- آرْفَتِه : عاقل - کسی که می داند در هر موقعیتی چگونه رفتار کند
- آرک بَرک : سخن چین
- آرَم : آرام
- آرْمُن : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، آرزو
- آرْمُنم وِر وُد : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، آرزویم برآورده شد ( وُ ، و )
- آرْمُنم وِر وُد : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، آرزویم برآورده شده است ( وُ ، و )
- آرْمُو : با تلفظ واو خفیف، آرزو ( آرْمُن - آرْمُون )
- آرْمُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، آرزو
- آرْمُون به دِل مَنْدَم : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، آرزو به دل ماندم ( آرْمُو - آرْمُن )

آرمُون به دِل مَنَدُم : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، آرزو به دِل مانده ام ( آرمُو - آرمُن )  
 آرمُون مَنَد به دِلُم : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، آرزو به دِلُم ماند ( آرمُو - آرمُن )  
 آرمُون مَنَد به دِلُم : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، آرزو به دِلُم مانده است ( آرمُو - آرمُن )  
 ( آرنِگ : صدا ( ر ، رُ )  
 آزَوَه : آذوقه - توشه - غذا  
 آزگار: مدام - پشت سرهم - تماما  
 آزو : عزب - مجرد ( آزو )  
 آس : عاصی - خسته  
 آس وایبُم : با ضمه ی حرف دال، خسته شدم  
 آستارت : ستاره ات  
 آستارت گهنا : نفرینی است به معنی آرزوی مردن برای کسی  
 آستاره : ستاره  
 آستِمُن : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، آسمان (آستِمُو- آستِمُون)  
 آستِمُو : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، آسمان ( آستِمُن- آستِمُون )  
 آستِمُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ خفیف واو، آسمان ( آستِمُن- آستِمُو )  
 آستُن : با ضمه ی کشیده ی حرف ت، بلندی که به صورت پله باشد ( آستُون - آستُو )  
 آستُو : با ضمه ی کشیده ی حرف ت و تلفظ خفیف واو ، بلندی که به صورت پله باشد ( آستُون - آستُن )  
 آستُون : با ضمه ی کشیده ی حرف ت و تلفظ خفیف واو، بلندی که به صورت پله باشد ( آستُن - آستُو )  
 آسل : عسل  
 آسل بُرِیژن : گرفتن عسل از کندو  
 آسُن : با ضمه ی کشیده ی حرف سین، آسان ( آسو - آسُون )  
 آسو : با تلفظ واو خفیف، آسان ( آسُن - آسُون )  
 آسُون : با تلفظ واو خفیف، آسان ( آسُن - آسو )  
 آسیبَه : آسوده - آرام  
 آسیو: آسیاب  
 آش پُشت پا :  
 آش بَلگ : آش رشته  
 آشپال : صافی - آبکش  
 آف : خاموش - استراحت کاری در نوبت کاری را هم می گویند  
 آفتین : آستین  
 آقل : طویله ی گوسفندان  
 آقل : عاقل - دانا - فهمیده  
 آگو :  
 آگو گرد: لقبی برای سادات دوره گرد  
 آل : خانواده - طایفه  
 آل : موجودی خیالی  
 آل بَرَات : نفرینی است  
 آل بُرده : نفرینی است  
 آل مَمیدُ : با فتحه ی کشیده ی حرف میم، از تیره های طایفه ی گهیش  
 آلاگارسُن : آرایش شده - آرایش کرده - شیکپوش  
 آلت : پارچه ی کهنه ( آلتی )  
 آلتی : پارچه ی کهنه ( آلت )  
 آیش دَگَشت : عوض کردن  
 آیشتی : عوضی  
 آلنجه : آواره - سرگردان  
 آلوُ : با تلفظ واو خفیف، آویزان بودن به چیزی یا کسی - آویزان کردن - آویزان  
 آلوُن : آویزان بودن به چیزی یا کسی - آویزان کردن - آویزان  
 آلور :  
 آلیچه : آلوچه

- =====
- آم : غیر سادات را می گفتند  
 آمُختِه : عادت کرده  
 آمو : عمو  
 آنتریک : تحریک - عامل تحریک  
 آوی : آبی - آبی رنگ  
 آوی : شُد ( واییڈ - وبی - وابی - آبیڈ - آبی )  
 آهن : آهن  
 آهن اوجار : آهن آلات - ابزار آهنی - آهن قراضه - ضایعات آهنی  
 آهی گلی : آوازی که زنان در عروسی ها می خوانند  
 آینک : عینک  
 اُ : آن ( اُچ - اُس )  
 اُ : پیشوند مکان ( اُ چ یعنی آنجا )  
 اُ : علامت فعل استمراری  
 اُ باختم : بازی می کردیم  
 اُ باختم : می باختم - بازنده می شدیم - شکست می خوردیم  
 اُ بازه : می بازد ( از مصدر باختن )  
 اُ بازه : می رقصد- می بازد  
 اُ بخشم : می بخشم  
 اُ بخشم : مرا می بخشد  
 اُ بُردم : می بُردم  
 اُ بُردم : مرا می برد - مرا همراه خودش می برد  
 اُ بُردم : می برده ام  
 اُ بُردم : مرا می برده است - مرا همراه خودش می برده است  
 اُ بُرم : می برم ( همراه خودم ) - برنده می شوم  
 اُ بُرم : مرا می بُرد ( همراه خودش ) - مرا شکست می دهد - در مقابل من برنده می شود  
 اُ بُرم : می بُرم ( با چاقو یا هرچیز برنده )  
 اُ بُرم : می بُرم - بریده می شوم - دوام نمی آورم  
 اُ بره : می بُرد  
 اُ بره : می بُرد  
 اُ بُریتم : با ضمه ی حرف دال، می بریدم  
 اُ بُریتم : با ضمه ی حرف دال، مرا می برید  
 اُ بُریتم : با ضمه ی حرف دال، می بریده ام  
 اُ بُریتم : با ضمه ی حرف دال، مرا می بریده است  
 اُ بزنیس : با کسره ی کشیده ی حرف ب، آن را الک می کنی ( بزنیس - بیزیس )  
 اُ بزی : با کسره ی کشیده ی حرف ب، الک می کنی  
 اُ بزیس : با کسره ی کشیده ی حرف ب، آن را الک می کنی ( بیزنیس - بیزیس - بیزنیس )  
 اُ بستم : چیزی را می بستم - راه چیزی را مسدود می کردم  
 اُ بستم : مرا می بست  
 اُ بستم : چیزی را می بسته ام - راه چیزی را مسدود می کرده ام  
 اُ بستم : مرا می بسته است  
 اُ بلوه : با کسره ی کشیده ی حرف لام، می درخشد ( اشاره به شفافیت آب یا هر چیز شفاف دیگری )  
 اُ بندم : می بندم  
 اُ بندم : مرا می بندد  
 اُ بندن : می بندند  
 اُ بندی : می بندی  
 اُ بو : می شود  
 اُ بون : می شوند ( ابوون )  
 اُ بوون : می شوند ( ابون )  
 اُ بُهره : با ضمه ی کشیده ی حرف ب، بریده می شود ( در مورد خاتمه ی نزاع گفته می شود )

=====

! بُهره : با ضمه ی کشیده ی حرف ب، بریده می شود ( در مورد شیری که می خواهند با آن ماست درست کنند و خراب می شود )

! بیئم : می بینم

! بیئم : مرا می بیند - دیده می شوم

! بییه : می بیند

! بینی! : می بینی! ( به طعنه یعنی آنچه موردنظرت است به دست نمی آوری )

! بینی : آن را می بینی ( بینی )

! پا.م : مواظب هستم - مراقب هستم - می پایم ( تلفظ خفیف ضمه )

! پا.م : مراقبم هستم - مواظبم هستم ( تلفظ خفیف ضمه )

! پا.مس : مراقبش هستم - مواظبش هستم ( تلفظ خفیف ضمه )

! پا.ن : مراقب هستند - مواظب هستند ( تلفظ خفیف کسره )

! پُختم : می پختم

! پُختم : می پختم - پخته می شدم ( از گرما )

! پُختم : می پخته ام

! پُختم : می پخته ام - پخته می شده ام ( از گرما )

! پرسنی : می پرستی

! پَزْم : می پزم ( غذا )

! پَزْم : می پزم - پخته می شوم ( از گرما )

! پَسِه : با فتحه ی کشیده ی حرف پ، می پزد - پخته می شود

! پورْم : به کارم می چسبم - کارم را انجام می دهم - روی کسی یا چیزی می افتم- به کسی یا چیزی می چسبم

! پوره : به کارش می چسبد - کارش را انجام می دهد - روی کسی یا چیزی می افتد- به کسی یا چیزی می چسبد

! پوشم : می پوشم

! پوشم : می پوشانم ( اِپوشم )

! پوشم : می پوشانم ( اِپوشم )

! پوشه : می پوشاند - روی چیزی سرپوش می گذارد

! پوشه : می پوشد

! پوشیدُ : می پوشید

! پوشیدُ : می پوشانید ( اِ پوشید )

! پوشیدُ : می پوشیده است

! پوشیدُ : می پوشانیده است

! پیئتی : جستجو می کنی - زیرورو می کنی

! پیشکئی : پخش می کنی

! پیئنی : اندازه می گیری - پیمانه می کنی

! ترستم : می توانستم

! ترئس : آن را می قلتاند

! تُکست : می چکید

! تُکست : نوک چیزی در پوست بدن فرو می رفت

! تُکست : می چکیده است

! تُکست : نوک چیزی در پوست بدن فرو می رفته است

! تُکست به دَسْم : نوک چیزی در پوست دستم فرو می رفت

! تُکست به لاشْم : نوک چیزی در پوست بدنم فرو می رفت

! تَلَقْنِیدُ : له می کرد

! تَلَقْنِیدُ : له می کرده است

! تَلْم : له می کنم

! تَلْم : مرا له می کند

! تَلنه : له می کند - درون چیزی را پر می کند

! تَلنه : درون چیزی را پر می کند

! تَلنه من هور : خورجین را پر می کند



ا تَلُوم : دعوت می کنم  
 ا تَلُوم : دعوت می کند  
 ا تَلوه : می طلبد - دعوت می کند  
 ا تَلِشینه : پاره می کند  
 ا تَبینه : می تکاند  
 ا تَبینه : می چکاند  
 ا جَرُوم : مرا می چرخاند  
 ا جَرُوم : می چرخانم  
 ا جَره : با فتحه ی کشیده ی حرف جیم، می چرخد ( ا جهره - جَره )  
 ا جُسُوم : جستجو می کردم  
 ا جُسُوم : دعوت می کرد  
 ا جُسُوم : دعوت می کردم  
 ا جُسُوم : پیدا می کردم  
 ا جُسُوم : مرا پیدا می کرد  
 ا جُسُوم : فرار می کردم  
 ا جُم : فرار می کنم  
 ا جُمی : با ضمه ی کشیده ی حرف جیم، تکان می خوری  
 ا جورُوم : پیدا می کنم  
 ا جورُوم : مرا پیدا می کند  
 ا جورُوم : دعوت می کنم  
 ا جورُوم : مرا دعوت می کند  
 ا جهره : می چرخد ( ا جَره - جهره )  
 ا جُمُوم : مرا تکان می دهد  
 ا جُمُوم : تکان می دهم - ضربه می زنم  
 ا جُمینه : تکان می دهد - ضربه می زند  
 ا جُمَنیئ : تکان می داد  
 ا جهری : می چرخد - کج می شوی ( ا جری )  
 ا جهمی : تکان می خوری ( ا جُمی )  
 ا چارُوم : می چرانم - به چرا می برم  
 ا چارُوم : مرا نگاه می کند - کاملاً مواظب من است  
 ا چارُوم : همه را نگاه می کنم - مواظب همه ی جوانب هستم  
 ا چارنه : می چراند  
 ا چُنه : می لنگد  
 ا چرنه : گریه می کند  
 ا چرنه : کباب می کند  
 ا چرنم : می سوزانم  
 ا چرنم : مرا می سوزاند - مرا اذیت می کند  
 ا چُسینه : باد از شکمش خارج می کند  
 ا چُسینه : پرنده ی نر با پرنده ی ماده جفتگیری می کند  
 ا چُلنه : با زور وارد جایی می شود - بی خبر وارد جایی می شود  
 ا چُلنه : مچاله می کند  
 ا چَبینه : می چکاند  
 ا چَبینه : می چیند  
 ا خ : می خواهد  
 ا خاره : می خارد  
 ا خُرم : می خورم  
 ا خُرم : مرا می خورد  
 ا خرم : می خرم  
 ا خرم : مرا می خرد  
 ا خرم : می خورم ( با لهجه ی ساکنان اطراف رامهرمز )

=====

! خُره : می خورد  
 ! خُری :! می خوری! ( به طعنه یعنی چیزی گیرت نمی آید )  
 ! خُم : مرا می خواهد  
 ! خُم : می خواهم  
 ! خُمیت : تورا می خواهم - دوستت دارم - خوبی تو را می خواهم- برایم ارزش داری - برایم مهم هستی  
 ! خوسُم : می خوابم  
 ! خُی : می خواهی  
 ! د - ره : با کسره ی کشیده ی حرف دال، پاره می شود  
 ! د - ئم : با ضمه ی کشیده ی حرف دال، می دانم - اطلاع دارم ( ! د - ئم - ! ئوم )  
 ! د - ئم : با ضمه ی کشیده ی حرف دال وتلفظ واو خفیف، می دانم - اطلاع دارم ( ! د - ئم - ! ئوم )  
 ! دُخُم : مرا می دوخت - مرا می دوشید  
 ! دُخُم : مرا می دوخته است - مرا می دوشیده است  
 ! دُخُم : می دوختم - می دوشیدم  
 ! دُخُم : می دوخته ام - می دوشیده ام  
 ! درارُم : در می آورم - بیرون می آورم  
 ! درارُم : مرا در می آورد - مرا بیرون می آورد  
 ! دراره : در می آورد  
 ! درام : بیرون می آیم - خارج می شوم  
 ! درُم : پاره می کردم  
 ! درُم : پاره می کرده ام  
 ! درُم : پاره می کنم  
 ! درُم : مرا پاره می کند  
 ! دره : پاره می کند  
 ! درینی : درو می کنی  
 ! دَگ : می لرزد  
 ! ئم : به من می دهد  
 ! ئم : می دهم  
 ! دین : می دهند  
 ! دوزُم : می دوزم  
 ! دوزُم : مرا می دوزد  
 ! دوشُم : مرا می دوشد  
 ! دوشُم : می دوشم  
 ! ئوم : می دانم - اطلاع دارم ( ! د - ئم - ! د - ئم )  
 ! ئوم : می دهم  
 ! ده : می دهد  
 ! دُهم : مرا می دوخت  
 ! دُهم : می دوختم  
 ! دُهم : مرا می دوشید  
 ! دُهم : می دوشیدم  
 ! دیسُم : می چسبم  
 ! دیسُم : می چسبانم  
 ! دیسِه : می چسباند  
 ! دیسِه : می چسبد  
 ! ر : می رود ( ر )  
 ! ر - : می رفت ( ! ر - ! رَه - ! رَهْد - ! ر - د )  
 ! ر - د : می رفت ( ! ر - ! رَه - ! رَهْد - ! ر - )  
 ! ر - زه : با کسره ی کشیده ی حرف ر، می ریزد  
 ! ر - سیه : با کسره ی کشیده ی حرف ر، می ریزد - ریخته می شود  
 ! ر - مه : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، خراب می شود  
 ! ر - ئم : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، مرا می راند - مرا دور می کند

- =====
- ! رُم : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، می رانم - دور می کند  
! رُنه : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، می راند  
! رُم : می روم ( رُم )  
! رن : می روند ( رن )  
! رَیه : رنده می کند  
! رُوم : می روم ( ر ، رُ )  
! رَه : می رفت ( ! رَ - ! رَهْد - ! رَدُ )  
! رَهْد : می رفت ( ! رَه - ! رَدُ - ! رَ )  
! ری : می روی ( ری )  
! ری! : می روی! ( به طعنه یعنی موفق به رفتن نمی شوی )  
! ریم : می رویم ( ریم )  
! رین : می روید ( رین )  
! ریئم : مدفوع می کنم  
! رینه من مُسِت : مجازا یعنی چیزی به تو نمی دهد - چیزی گیرت نمی آید  
! زاء : با تلفظ خفیف کسره، می زاید ( ! زاه )  
! زاه : می زاید ( ! زاء با تلفظ خفیف کسره )  
! زُم : می زنم - ضربه می زنم  
! زُم : مرا می زند - به من ضربه می زند  
! زَیه : می زند  
! زیدُم : با ضمه ی حرف دال، مرا می زد  
! زیدُم : با ضمه ی حرف دال، می زدم  
! زیدُم : با ضمه ی حرف دال، مرا می زده است  
! زیدُم : با ضمه ی حرف دال، می زده ام  
! سِرُم : با کسره ی کشیده ی حرف سین، خود را روی زمین می کشم ( ! سهرُم )  
! سِرئم : روی زمین هل می دهم  
! سِرئم : مرا روی زمین هل می دهد  
! سوزئم : می سوزانم - آتش می زنم  
! سوزئم : مرا می سوزاند - مرا آتش می زند  
! سوسیه : می سوزد - روشن است ( درمورد چراغ با آتش اجاق )  
! سهرُم : خود را روی زمین می کشم ( ! سِرُم )  
! شیشئم : خمیر می کنم  
! شگنه : می شکند ( چیزی را می شکند )  
! شگنه : شکسته می شود  
! شورُم : می شویم  
! شورُم : مرا می شوید ( مجازا به معنی از عهده ی من برآید - مرا شکست می دهد - مرا از رو می برد )  
! فرشین : می فرستند ( ! فشین )  
! فشئم : می فرستم ( ! فرشئم )  
! فشئم : مرا می فرستد ( ! فرشئم )  
! فشین : می فرستند ( ! فرشین )  
! قارنه : داد می زند  
! قرنه : وقتی که کسی با بی ادبی و بی نزاکتی صحبت کند ( قرنیډن یعنی صدای غرش سگ )  
! قلیزئم : می بلعم - می خورم  
! قلیزئم : مرا می بلعد - مرا می خورد  
! قلیزیه : می بلعد  
! کالم : می کارم  
! گشم : می گشتم  
! گشم : مرا می گشد  
! گشم : می گشتم - روی زمین می گشتم  
! گشم : مرا روی زمین می گشد  
! گشی : می گشی

کُشی : می کُشی  
 کُشیْدُم : می کُشیدم ( ا کُشیم )  
 کُشیْدُم : مرا می کُشید ( ا کُشیم )  
 کُشیْدُم : می کُشیده ام ( ا کُشیم )  
 کُشیْدُم : مرا می کُشیده است ( ا کُشیم )  
 کُشیم : می کُشیدم ( ا کُشیْدُم )  
 کُشیم : مرا می کُشید ( ا کُشیْدُم )  
 کُشیم : می کُشیده ام ( ا کُشیْدُم )  
 کُشیم : مرا می کُشیده است ( ا کُشیْدُم )  
 کُفتم : می کوبیدم - می زدم  
 کُفتم : مرا می کوبید - مرا می زد  
 کُفنه : از دست می دهد - ضرر می کند  
 کُفنه : سرفه می کند  
 کُتم : با فتحه ی کشیده ی حرف کاف، کنده می شوم ( ا کُهْم )  
 کُتم : می کُتم - انجام می دهم  
 کُتم مین تو : تو بر وزن مو یعنی اتاق، مرا داخل اتاق می اندازد  
 کُتم ورم : می پوشم  
 کُنه : با فتحه ی کشیده ی حرف کاف، کنده می شود ( ا کُهنه )  
 کُنه : می کُند - حفر می کند - لباس درمی آورد  
 کُنه : می کُند - انجام می دهد  
 کُو وُمت : می کوبمت - تو را می کوبم  
 کُووم : می کوبم  
 کُووم : مرا می کوبد  
 کُهْم : کنده می شوم ( ا کُتم )  
 کُهنه : کنده می شود ( ا کُنه )  
 کُهنه : آب چشمه می جوشد ( ا کُنه )  
 گُ : می گوید ( ا گُهه )  
 گُدم : به من می گفت  
 گُدم : می گفتم  
 گُره-وه : با کسره ی کشیده ی حرف ر، گریه می کند ( ا گُروه )  
 گُرنی : مسدود می کنی  
 گُرنی : روشن می کنی ( آتش یا چراغ )  
 گُروه : گریه می کند ( ا گُره-وه )  
 گُروسبه : فرار می کند  
 گُرم : مرا می گیرد  
 گُرم : می گیرم - می خرم  
 گُره : با کسره ی کشیده ی حرف گاف، می گیرد - بسته می شود - گیر می افتد  
 گُری : می گیری - مسدود می کنی  
 گُرم : مرا می گزد - مرا نیش می زند  
 گُرم : می گزم - نیش می زنم  
 گُزه : می گزد - نیش می زند  
 گُشتم : مرا نیش می زد - مرا می گزید  
 گُشتم : می گشتم - می چرخیدم  
 گُشتم : نیش می زدم - می گزیدم  
 گُشتم : بدنم را جستجو می کرد - بدنم را واری می کرد  
 گُشتم : باز می کنم ( در، بند، قفل، گره )  
 گُشتم : مرا آزاد می کند - بند از دست و پای من باز می کند  
 گُشیه : باز می کند  
 گُشیه : با ضمه ی کشیده ی حرف گاف، باز می شود - گشوده می شود ( ا گُشیه )  
 گُم : می گویم

- =====
- گم چه خور؟ : راستی چه خبر؟ ( در این عبارت کلمه ی راستی معنای خاصی ندارد )  
 گم دیدیس؟ : راستی او را دیدی؟ ( در این عبارت کلمه ی راستی معنای خاصی ندارد )  
 گمیت : به تو می گویم  
 گهشیه : باز می شود - گشوده می شود ( ! گشیه )  
 گهه : می گوید ( ! گُ )  
 گئی : با ضمه ی کشیده ی حرف گاف، می گویی - مثل اینکه  
 لیسم : با کسره ی کشیده ی حرف لام، می لیسم - لیس می زنم  
 لیسم : با کسره ی کشیده ی حرف لام، مرا می لیسد  
 لیسبه : با کسره کشیده ی حرف لام، می لیسد  
 لَلاکْهُم باس : به هر شکل با آن ( او ) می سازم - به هرصورت با آن ( او ) کنار می آیم  
 لورنیه : لوله می کند - قالی را لوله می کند  
 لورنین : لوله می کنید - قالی را لوله می کنید  
 میثم : می مگم  
 میزه : با کسره ی کشیده ی حرف میم، اِدرار می کند  
 مَیه : شباهت دارد ( مَیه - ! مَیه )  
 مَیه : با فتحه ی کشیده ی حرف میم، می ماند - باقی می ماند - به جا می ماند ( مَیه - مَیه - ! مَیه )  
 مَیه : می ماند - باقی می ماند - به جا می ماند ( مَیه - مَیه - ! مَیه )  
 مَیه : باقی می ماند - به جا می ماند ( مَیه - ! مَیه )  
 مَیه : شباهت دارد ( مَیه - ! مَیه )  
 نین : می گذارند  
 نهی : می گذاری  
 نی : می گذاری  
 نیره : نگاه می کند  
 واستاُم : می ایستادم ( ! واستام - ای واستاُم )  
 واستام : می ایستادم ( ! واستاُم - ای واستاُم )  
 واسِئِم : می ایستم ( ای واسِئِم )  
 وخشیه : عطسه می کند  
 وُرسِئِم : بلند می شوم ( وُ ، و )  
 وُریسِئِم : بلند می شوم ( وُ ، و )  
 وُئِم : می اندازم - پرت می کنم ( وُئِم )  
 وُئِم : مرا می اندازد - مرا پرت می کند ( وُئِم )  
 وُئِم وا وِرْ خُم : پیش می اندازم - برای خودم پیش می آورم  
 وُئِم وا وِرْم : پیش می اندازم - برای خودم پیش می آورم  
 ونیس : آن را می اندازی  
 ونیس به آر-بی : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، آن را در مقابل نور قرار می دهی  
 وِی : آمد ( ! ، ا )  
 وِی بام : با من آمد ( ا وِی - ! وِیْ - ا وِیْ )  
 وِی ری او : روی آب آمد ( ! ، ا ) - ( ا وِی - ! وِیْ - ا وِیْ )  
 وِی واپشت : برگشت ( ا وِی - ! وِیْ - ا وِیْ )  
 وِیْ : آمد ( ! ، ا ) - ( ا وِی - ا وِی - ا وِیْ )  
 وِیْ ری او : روی آب آمد ( ! ، ا ) - ( ا وِی - ا وِی - ا وِیْ )  
 وِیْئِم : با ضمه ی حرف دال، آمدم ( ! ، ا )  
 وِیْئِم : با ضمه ی حرف دال، آمده ام ( ! ، ا )  
 وِیْئِن وادیاری : پیدا شدن - دیده شدن - به دیدن کسی رفتن - به کسی سرزدن ( ا وِی - ! وِیْ - ا وِیْ )  
 وِیْئِی : آمدی ( ! ، ا )  
 وِیْئِی : آمده ای ( ! ، ا )  
 وِیم : آمدم ( ! ، ا ) - ( ا وِیْئِم - ا وِیْئِم )  
 وِیم بی که بیئیت : آمده بودم که تو را ببینم ( ! ، ا ) - ( ا وِیْئِم - ا وِیْئِم )  
 یا : می آید ( ایاهه )  
 یارُم : مرا می آورد

ا یارم : می آورم  
 ا یاهه : می آید ( ایا )  
 ا یرزه : می ارزد - ارزش دارد ( ارزه )  
 ا یشتم : مرا می شناسد ( اشنم )  
 ا یشتم : می شناسم ( اشنم )  
 ا یشتم : می شنوم ( اشنم )  
 ا یشنه : می شناسد ( اشنه )  
 ا یشنه : می شنود ( اشنه )  
 ا یتقات : با کسره ی کشیده ی حرف الف، اعتقاد - ایمان - باور  
 ا یتوار : با کسره ی کشیده ی حرف الف، اعتبار  
 ا یرات : با کسره ی کشیده ی حرف الف، ایراد  
 ا شکند : شکست ( فعل متعدی )  
 ا یلوار : با کسره ی کشیده ی حرف الف، آرواره  
 ا وال شریفی : با فتحه ی کشیده ی حرف الف، احوالپرسی ( احوال شریفی )  
 ا وال شریفی داژن : با فتحه ی کشیده ی حرف الف، سلام و احوالپرسی کردن ( احوال شریفی )  
 ا یر : اگر ( ار )  
 ا یشنی : می شنوی ( اشنی - یشنی )  
 ا یشنی : می شناسی ( اشنی - یشنی )  
 ابا : با ( و ابا - و با )  
 اباهم : با هم - با همدیگر ( و ابا هم - و با هم )  
 ابایک : با هم - با همدیگر - در کنار هم ( و ابایک - و با یک )  
 ابدلا : عبدالله که نامی مردانه است ( اودلا )  
 ابدلی : عبدالعلی که نامی مردانه است ( اودلی )  
 ابده : عیده که نامی مردانه است ( مخفف عبدالله هم هست )  
 أبر : دور - بعید  
 ابرام : ابراهیم که نامی مردانه است  
 ابرس کردم : اثرا به جای دوری فرستادم - اورا دور کردم  
 ابل : مخفف ابوالقاسم که نامی مردانه است  
 ابلقرز : ابوالفضل که نامی مردانه است  
 ابول : مخفف ابراهیم که نامی مردانه است  
 ابیڈ : شد ( آبیڈ - آبی - آوی - آوی - آبی )  
 اتاو : عتاب - سرزنش  
 اتاوه : درگاه - چهارچوب در  
 اتر : عطر ( معمولا به روغنهای خوشبویی که به مو می زدند گفته می شد ) ( ارت )  
 ایتلا : اطلاع - آگاهی - خبر - خبر دادن  
 اجل : مرگ - بدبختی  
 اجل : منفور - مورد تنفر واقع شدن - مورد تنفر واقع شده - چیزی که بسیار مورد تنفر است  
 اجل سرکن : کسی یا چیزی که از او بسیار متنفریم - چیزی یا کسی که بسیار منفور است  
 اچ : آنجا  
 احمڈ پڈل : با فتحه ی حرف دال، نام امامزاده ای است  
 احمڈ فڈالہ : نام امامزاده ای است  
 اخت : انس گرفته - مانوس شده  
 ادا : ادعا  
 ادا : شکلک - مسخره کردن  
 ادا : نقش - نقش بازی کردن  
 ادا یراره : نقش بازی می کند - ادا در می آورد ( ادا یراره )  
 اڈارہ : اداره ( مجازا به معنی شهر بوده است )  
 ادس : عدس  
 ادگلان : ادکلن  
 ادو : ادب

آدو وه : ادویه ( و ، و )  
 آر : از مصدر آرین، آرد کن - خردکن ( بار )  
 آر : آرد می کند - خرد می کند ( ابتدای فعل آ است و دیگر علامت استمراری اضافه نمی شود )  
 آر : اگر ( آیر )  
 آر بزَنیم به تُرکِه : اگر مرا بزنی - اگر مرا با ترکه بزنی  
 \*آر پس نکرَدی : اگر نسبت به او عملی انجام ندادی - اگر درمورد او کاری نکردی - اگر او را تنبیه نکردی  
 - اگر به او نشان ندادی ( در زمان نفرین کردن فرد و خطاب به خداوند، ائمه با امامزاده ها برزبان می آورند )  
 آر بِلیمُ : با کسره ی کشیده ی حرف ب، اگر مرا بگذاری - اگر به من اجازه بدهی ( بهلیم )  
 آر بنیم به قِرقرِه :  
 \*آر به تَکِ خُس ن دِیْدُ : اگر حس می کرد نمی تواند - اگر می دانست نمی تواند - اگر از توانایی خودش مطمئن نبود  
 \*آر پیرَن ز فُران بپوشُم : هرکاری که بکنم - هر تلاشی که بکنم ( زمانی که طرف مقابل حرف شخص را قبول ندارد )  
 \*آر فُران بَلگ بَلگ بگُمُ : هرکاری که بکنم - هر تلاشی که بکنم ( زمانی که طرف مقابل حرف شخص را قبول ندارد )  
 آر گَنْدُم بَزَن : اگر تکه تکه ام بکنند  
 آر لَهْدُم هَم بَگِه نِیشُمس : اگر لختم بکنند هم او را نمی شناسم - او را نمی شناسم  
 آر مُنم : فکر می کنم  
 آر مُنم : اگر با من است - اگر حرف من قبول است - اگر نظر من است - اگر مرا قبول داری  
 آر مُنم نَگنی : با فتحه ی کشیده ی حرف میم، اگر مرا منع نکنی - اگر جلو مرا نگیری - اگر مرا مسخره نکنی  
 \*آر وا مُن : اگر من هستم - اگر حرف من قبول است - اگر نظر من مهم است - اگر نظر من است - اگر حرف من است ( ارواُمِه )  
 آر وام آبیْدُ : اگر توانستم - اگر فرصت پیدا کردم  
 آر هِشتی : اگر اجازه دادی - اگر گذاشتی  
 آرا : قالب نمک که به شکل کاسه بود  
 آراز : دِق  
 آراسِخُن : با ضمه ی کشیده ی حرف خ، استخوان  
 آرت : عطر ( معمولاً به روغنهای خوشبویی که به مو می زدند گفته می شد ) ( آتر )  
 آرجن : فوری - تند  
 آرخ : عرق  
 آرخ ز چار پَر بَدَنُم وَست به رَه : بدنم عرق زیادی کرده است - خیلی زیاد عرق کرده ام  
 آرخ کَرین : عادت کردن  
 آرخ کَرین : عرق کردن  
 آرخس کَرُم : به آن عادت کردم - آن را پذیرفتم  
 آرد : آردکرد - خردکرد  
 آردل : شهری در استان چهارمحال و بختیاری  
 آردن : خردکردن - آرد کردن  
 آرده : آرد شده - خردشده  
 آرده : روغن کنجد که با خرما و یا با شیر ی خرما خورده می شود  
 آردی : آردو  
 آرزُن : با ضمه ی کشیده ی حرف ز، ارزان  
 آرز هال : عرضحال  
 آرزَن : آرزَن ( نام درختی است که چوب محکمی دارد )  
 آرزِه : می آرزَد - آرزش دارد ( اِیرزه )  
 آرس پُرس : سوال و جواب  
 آرسی : کفش  
 آرش : عُشر - یک دهم که معمولاً به اجاره ی زمین اطلاق می شد  
 آرشفی : اشرفی

اُرُک کردن : مصدر  
 اُرُک کردن : فعل  
 اُرم : عمر- سن  
 اُرو : عرب  
 اُروس : عروس ( در برخی مناطق اُروس هم می گویند )  
 اُروستُن : عربستان - مناطق عرب نشین خوزستان را می گفتند  
 اُروسی گُئو : با صدای واو خفیف، کسانی که در مراسم عروسی شرکت دارند - مراسم عروسی ( اُروسی گُئون )  
 اُروسی گُئون : با صدای واو خفیف، کسانی که در مراسم عروسی شرکت دارند - مراسم عروسی ( اُروسی گُئو )  
 اُریزه : عریضه - شکایت نامه - عرض حال ( ز ، ز )  
 اُزُن : با ضمه ی کشیده ی حرف ز، اذان  
 اُزا : عزا - ماتم - سوگواری  
 اُزا : لباس سیاه - لباس عزا  
 اُزاداری : عزاداری - سوگواری  
 اُزان گُندِن : لباس سیاه عزاداری را بیرون آوردند  
 اُزَت : عزّت - احترام  
 اُزَت : عزّت - عزّت الله که نامی مردانه است  
 اُزمایی : آزمایش کنی - امتحان کنی - بشناسی  
 اُزو : عذب - مجرد ( اُزو )  
 اُزیت : اذیت - آزار- سختی  
 اُزیز : عزیز - ارزشمند - محترم  
 اُزیز : عزیز الله که نامی مردانه است  
 اُسُ : آن موقع - آن وقت  
 اُس : هیس - ساکت باش - علامت سکوت ( اُسِت )  
 اساق : اسحاق که نامی مردانه است  
 اسبابو : اسباب  
 اُسبُن : با ضمه ی کشیده ی حرف ب، اسبها ( اُسبُون - اُسبُو )  
 اُسبُو : با تلفظ واو خفیف، اسبها ( اُسبُون )  
 اُسبُو : با تلفظ واو خفیف، اسبها ( اُسبُون - اُسبُن )  
 اُسبُون : با تلفظ واو خفیف، اسبها ( اُسبُو )  
 اُسبُون : با تلفظ واو خفیف، اسبها ( اُسبُو - اُسبُن )  
 اُسپاردِن : سپردن میت - تلقین میت - سپردن - سفارش کردن  
 اُجوار : اجبار- با زور  
 اُر پس نَکردی : اگر نسبت به او عملی انجام ندادی- اگر درمورد او کاری نکردی- اگر او را تنبیه نکردی-  
 اگر به او نشان ندادی ( در زمان نفرین کردن فرد و خطاب به خداوند، ائمه با امامزاده ها بر زبان می آورند ).  
 اُسپِئُ : با کسره ی کشیده ی حرف پ، سفید  
 اُسپِئُار : با کسره ی کشیده ی حرف پ، سپیدار  
 اُسپِس : آزیست  
 اُسپندیار : اسفندیار که نامی مردانه است  
 اُسناژدین : تیره ای از طایفه ی گهیش ( اُ ، اُ )  
 اُسئُراللا : استغفرالله  
 اُسئُخُون : با ضمه ی کشیده ی حرف خ و تلفظ واو خفیف، استخوان ( اُ ، اُ ) ( اُسئُخُن - اُسئُخُو )  
 \*اُسئُخُون : با ضمه ی کشیده ی حرف خ و تلفظ واو خفیف، استخوان جوش خورده است ( اُ ، اُ ) ( اُسئُخُن - اُسئُخُو )  
 اُسئِل : با کسره ی کشیده ی حرف ت، استخر - حوضچه ای برای ذخیره ی آب  
 اُسئُئُم : با ضمه ی کشیده ی حرف ت، می گیرم - می خرم ( اُسئُئُوم )  
 اُسئِئُ : گرفت - خرید  
 اُسئِئُدم : گرفتیم - خریدیم ( اُسئِئِیم )



اِسْتِیْن : گرفتن - خریدن  
 اِسْتِیْن : گرفتند - خریدند  
 اِسْتِیم : گرفتم - خریدم ( اِسْتِیْم )  
 اَسْد : اسد که نامی مردانه است  
 اَسْد : اسعد که نامی مردانه است  
 اَسْدِلا : اسدالله که نامی مردانه است  
 اِسشو : صدایی برای راندن گوسفندان  
 اَسْغَر : اصغر که نامی مردانه است  
 اَسْکَت : ساکت باش - سکوت کن  
 اِسْکَلِیت : اسکلِت - چهارچوب - استخوان بندی بدن انسان- اشاره به آدم لاغر و نحیف هم دارد  
 اِسْم دِرْوَرْد : اسم و رسمی پیدا کرد - مشهور شد - نامی برای خود دست و پا کرد  
 اِسْمال : اسماعیل که نامی مردانه است  
 اِسْتَو : شتاب - عجله  
 اِسْتِوا : اشتباه  
 اَسْدُ بِلَا : اَشْهَدُ بِاللّهِ  
 اَشْرُقُ مَشْرُق : اشاره به دو چیز که در فاصله ی خیلی دوری از هم قرار گرفته اند  
 اَشْقال : اَشْغال  
 اِشْگِست : شکست ( فعل لازم )  
 اِشْگِفت : شکاف بین سنگهای کوه  
 اِشْگَم : شکم  
 اِشْگَم رَو : اسهال  
 اِشْگَم وَست وَا کار: اشاره به لینت مزاج دارد ( اجابت مزاجم روان شد )  
 اِشْگَمو : شکمو  
 اِشْکِنَادُ : چیزی را شکست  
 اِشْکِنائِس : آن را شکست  
 اِشْکند : چیزی را شکست  
 اِشْگُئِم : می شکم  
 اِشْگُئِم : مرا می شکند  
 اِشْنَخْت : شناخت ( شِنَخْت )  
 اَشْنَدُ : با فتحه ی کشیده ی حرف نون، شناخت - به جا آورد - شنید ( اَشْنَهْدُ )  
 اَشْنَدِم : با فتحه ی کشیده ی حرف نون، شناختم - به جا آوردم - شنیدم ( اَشْنَهْدِم )  
 اَشْنَدِم : با فتحه ی کشیده ی حرف نون، مرا شناخت - مرا به جا آورد ( اَشْنَهْدِم )  
 اَشْنَم : می شنوم - می شناسم ( اِشْنَم - یَشْنَم )  
 اَشْنَم : مرا می شناسد ( اِشْنَم - یَشْنَم )  
 اَشْنِه : می شنود - می شناسد ( اِشْنِه - یَشْنِه )  
 اَشْنَهْدُ : شناخت - به جا آورد - شنید ( اَشْنَدُ )  
 اَشْنی : می شنوی ( اِشْنی - یَشْنی )  
 اَشْنی : می شناسی ( اِشْنی - یَشْنی )  
 اَشْنِیدُ : شنید  
 اَفْاقِه : علاج - کافی بودن - کفایت کردن ( اِ ، اُ )  
 اَفْئَو : آفتاب ( اُ ، اُ )  
 اَفْئَو دَرَو : غروب آفتاب - مغرب ( اُ ، اُ )  
 اَفْئَو زَنْن : با ضمه ی کشیده ی حرف نون، طلوع آفتاب - مشرق ( اُ ، اُ )  
 اَفْئَوَه : آفتابه ( اُ ، اُ )  
 اَفْرَمِی : نام یکی از محلات شهرستان مسجدسلیمان است  
 اَقَه : یقه - یقه ی لباس  
 اِگی تِراشیدِیس : کنایه از خوش هیکل بودن کسی- کنایه از خوش هیکل بودن کسی - بسیار خوش هیکل است  
 - خوش اندام است - اندام متناسبی دارد  
 اَلْاَقَم : علاقه ام - عزیزم ( وقتی می خواهند با محبت کسی را صدا کنند )  
 اَلْاَقَه : علاقه ( قُ ، قُ )

الآن : الان بروزن امان، حالا - الآن - اکنون  
 الأثرین : نفرین کردن - نفرین  
 الآیه : حال - اکنون - الآن  
 الالهه : جداگانه  
 البتیه : البته  
 الت : علت - سبب - دلیل  
 التاش : سنگ  
 الخثر : لی لی بازی - نوعی بازی محلی  
 الفیه : الفبا  
 الف چر : علف چر - مرتع - علفزار - زمینی که به چرای دامها اختصاص دارد  
 الفیه : حلوانی که به نام اموات در آخرین پنجشنبه ی سال می پزند  
 البق : با کسره ی کشیده ی حرف لام، غذای دامها - البق  
 الق : عقل  
 الفرتی : مزاحم - مجرد - بی سروپا ( ل ، ل )  
 الفز : مجرد ( هَشک الفز )  
 الم شنگه : قیل و قال  
 الماس : الماس  
 الماس : الماس که نامی مردانه است  
 النگار : آویزان بودن به چیزی یا کسی - آویزان کردن - آویزان ( النگر )  
 النگر : آویزان بودن به چیزی یا کسی - آویزان کردن - آویزان ( النگار )  
 الوس : سفید  
 اله : نامی مردانه است  
 اله : مخفف اله مراد که نامی مردانه است  
 الهد : سنگ لحد  
 الهف :  
 الهکم لالا : زمانی که فردهیچ راهی نداشته و ناچار به انجام کاری باشد برزبان می آورد ( احتمالا الحکم لله  
 عربی است )  
 الی باوا : علی بابا که نامی مردانه است  
 الی جمه : علی جمعه که نامی مردانه است  
 الی مردن : علی جمعه که نامی مردانه است  
 الیجوند : علیجانوند که تیره ای از طایفه ی موری است  
 الیک : علیک - جواب سلام  
 الیکت خریذیه : همیشه به حرفت گوش داده اند - همیشه نظر تورا قبول داشته اند - تورا لوس کرده اند ( درمورد بچه )  
 امارت : ساختمان - منزل  
 امبار : انبار - محل ذخیره  
 امبل : شهرک نفتی قدیمی در ۴۵ کیلومتری مسجدسلیمان است ( عنبل و عنبر هم می نویسند )  
 امداد : کمک - درخواست کمک  
 امر : عمر ( منظور عمر سعد است )  
 امرو : امروز  
 امسال : امسال  
 امشی : مایع حشره کش که از نفت می گیرند ( ! مشی )  
 املی : عملی - معتاد  
 اممزاده : امام زاده  
 امن : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، امان - فرصت ( امو - امون )  
 امن بده : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، امان بده - فرصت بده  
 امننت : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، امانت  
 امنیه : ژاندارم ( جاندار )  
 امو : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، امان - فرصت ( امن - امون )  
 امور : ادعای بی اندازه - بهانه - ایراد - انتظار بیش از حد

آموری : بهانه گیر - ایرادگیر - کسی که زیاد مته به خشخاش می گذارد - کسی که بیش از حد توقع دارد  
 آمون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، امان - فرصت ( آمُن - اَمُو )  
 اُن : پیشوندی برای افعال مضارع استمراری ( اُنْ ایام یعنی دارم می آیم )  
 اُنْ اِسویه : دارد می سوزد - در حال سوختن است  
 اُنْ بَخَو : خوابیده است  
 اناو : عذاب  
 انتاس : آخر کار - درنهایت  
 آنتیک : ارزشمند - با ارزش ( احتمالا آنتیک )  
 انجُم : انجام  
 انجُم گِرِهْدُ : انجام شد - انجام گرفت ( گِرِهْدُ - گِرِه )  
 آنجینِئِن : خرد کردن - تکه تکه کردن  
 آنجینِئِن : خرد کردند - تکه تکه کردند  
 آنچه آنچه : تکه تکه - خردشده  
 اندرین : درون شکم - داخل شکم  
 اندرینت بُرا : با ضمه ی کشیده ی حرف ب، نفرینی است  
 اندرینم بُرا سیت : با ضمه ی کشیده ی حرف ب، برای همدردی با کسی می گویند به معنی خیلی برایت ناراحت هستم  
 اندُم : هیکل - بدن  
 آندو : آدم زشت - آدم بی دُست و پا - آدم مشکل ساز - دردرساز - ناموافق - ناسازگار  
 آندی : وگرنه - والا  
 آنک کردن : مسخره کردن - آلت دست قرار دادن  
 آنک کِرِین : مسخره کردند - آلت دست قرار دادند  
 آنگم کردی : مسخره ام کردی  
 آنکه : یعنی - یعنی که  
 آنکه چه یعنی چه - چه معنی می دهد ( کاری که انجام شده یا حرفی که زده شده است )  
 انگست : انگشت  
 انگشت : زغال روشن  
 انگلاره : نبشی فلزی ( انگلانه )  
 انگلانه : نبشی فلزی ( انگلاره )  
 انگله : گوشه ی مشک آب - کوچک هم معنی می دهد  
 انگلی : انگولک  
 انگلی داژن : کسی را انگولک کردن  
 انگیر : انگور  
 او : آب  
 او : اویر وزن مو، آن  
 او : پیشوندی که در جلو نام بسیاری از غذاهای خورشی می آید مانند او گوشت، آوقارچ، آوئرش...  
 او به چاله : آدم بی عرضه - آدم کم ارزش  
 او به چاله رِ ز : با کسره ی کشیده ی حرف ر، آدم بی عرضه و بی لیاقت  
 او به شولار : کنایه از عجله در کار  
 او به کاسه : آبکاسه ( روستایی در اطراف مسجدسلیمان )  
 او پِل زَیْدِه بیدُ : آب زیادی جمع شده بود  
 او پیازی : نام نوعی غذا  
 او توف اِ زَیه : آب هنگام حرکت موج برمی دارد - آب زیادی جمع شده است  
 او توف اِ زی : آب هنگام حرکت موج برمی داشت - آب زیادی جمع شده بود ( اِ زَیْدُ )  
 او ته : آب چشم - حیا  
 او چِل : آب دهان  
 \*او چله : زن چهل روز پس از زایمان حمام می کرد که در اصطلاح به آن او چله می گفتند ( نوعی مراسم محلی بختیاری )  
 او دو : دو بروزن مو، آب دوغ  
 او رو : رو بروزن مو، آب رودخانه ( منظور رود کارون است )

اَو ز دَسْتِس ن تُکِه : خسیس است - آب از دستش نمی چکد  
 اَو زس اِ تُکِست : آب از آن می چکید  
 اَو سور : آب شور ( منظور رود فصلی تمبی در مسجدسلیمان است )  
 \*اَو سه روزه : زن سه روز پس از زایمان حمام می کرد که در اصطلاح به آن اَو سه روزه می گفتند ( نوعی مراسم محلی بختیاری )  
 اَو کهنست : بالا آمدن آب پس از باران  
 اَو لَشْتَرک اِزیدُ :  
 اَو مَن چِت نِدُ : با کسره ی کشیده ی حرف ن، هیچی نمی دانی - هیچ اطلاعی نداری ( نِهْدُ )  
 اَو هَرَزْهَلِه : روستایی در اطراف مسجد سلیمان است  
 \*اَو هَفْتِه : زن هفت روز پس از زایمان حمام می کرد که در اصطلاح به آن اَو هَفْتِه می گفتند ( نوعی مراسم محلی بختیاری )  
 اَو اَو : برای نشان دادن تعجب می گویند  
 اَو چَک : لبه ای که آب از آن می چکد ( اَو چَین )  
 اَو چَین : لبه ای که آب از آن می چکد ( اَو چَک )  
 اَو دُ : آمد ( اِ وِی - اِ وِی - اِ وِیْد - اِ وِیْد )  
 اَو دُ سَر پا : زمان زایمانش فرارسید ( اِ وِی - اِ وِی - اِ وِیْد - اِ وِیْد )  
 اَو دِلِی : عبدالعلی که نامی مردانه است ( اَبِلِی )  
 اَو دِه : عده که نامی مردانه است ( مخفف عبدالله هم هست )  
 اَو دِه بیدم : آمده بودم  
 اَو ر : ابر  
 اَو ر تَنبِل خَوَر کُن : اولین ابرهای پاییزی  
 اَو ر تَنگ : ابر غلیظ - ابر تیره و سیاه  
 اَو را : در مقام سوگند به معنی ارواح است ( اَو را بَووت یعنی به روح پدرت ) - گاهی هم برای طعنه زدن است  
 اَو رایِی : ترس  
 اَو راییم رَهْدُ : ترسیدم  
 اَو رت : عورت - به زنان و دختران گفته می شد  
 اَو رت : عورت ( به آلت تناسلی گفته می شد )  
 اَو رْدُم : آوردم ( و ، و ) ( اِ وِرْدُم - اِ وِرْدُم )  
 اَو رْدُم : مرا آورد ( و ، و ) ( اِ وِرْدُم - اِ وِرْدُم )  
 اَو رِشُم : ابریشم  
 اَو رِشُم : ابریشم که نامی زنانه است  
 اَو رِک : نام طایفه ای است  
 اَو رَو : آبراه  
 اَو رْهیم : ابراهیم که نامی مردانه است  
 اَو ز : عوض  
 اَو زَلِی : عوضعلی که نامی مردانه است  
 اَو زی : بروزن روزی، کمک فامیل و بستگان به داماد جهت تامین بخشی از مراسم عروسی  
 اَو زْدُو : با ضمه ی کشیده ی حرف دال و تلفظ واو خفیف، آبژدان که محلی در اندکا است ( اَو زْدُو ن )  
 اَو زْدُو ن : با ضمه ی کشیده ی حرف دال و تلفظ واو خفیف، آبژدان که محلی در اندکا است ( اَو زْدُو )  
 اَو سار : افسار  
 اَو ست : حیوان آبستن  
 اَو سَر : او بروزن مو، آن طرف ( اَو وِر )  
 اَو سی : دعای چشم درد  
 اَو شِئُم : بیفشانم - تکان دهم  
 اَو شِئُم : می افشانم - تکان می دهم  
 اَو شِوشت : فتنه  
 اَو شِوشتی : فتنه گری  
 اَو فتا : افتاد  
 اَو فتا : بیفتد ( معمولاً برای نفرین )

اوفتان : بیفتند  
 اوئی : او بروزن مو، در هنگام رضایت خاطر بر زبان می آورند  
 اوکور : اشاره به آدم خسیس  
 اوکی : رقیق- آبکی  
 اوگر : آبگیر  
 اوگنجی : روستایی بین اهواز و مسجدسلیمان  
 اوگه : روستایی در اطراف مسجد سلیمان است  
 اول : مخفف ابوالقاسم که نامی مردانه است ( اولی )  
 اولی : مخفف ابوالقاسم که نامی مردانه است ( اول )  
 اولاد : اولاد - فرزندان  
 اولاد : یکی از تقسیمات ایل بختیاری ( اولاده )  
 اولاد : نام طایفه ای است  
 اولاده : یکی از تقسیمات ایل بختیاری ( اولاد )  
 اولقن : آب کثیف - آب آلوده - رابطه ی بد بین دونفر ( اولقنی )  
 \*اولقن کردن : آب را کثیف کردن - آب را آلوده کردن - رابطه ی بین دونفر را خراب کردن - رابطه ی بین دونفر را به هم زدن  
 \*اولقن کردن : آب را کثیف کردند - آب را آلوده کردند - رابطه ی بین دونفر را خراب کردند - رابطه ی بین دونفر را به هم زدند  
 اولقنی : آب کثیف - آب آلوده - رابطه ی بد بین دونفر ( اولقن )  
 اولن : با ضمه ی کشیده ی حرف لام، وبلان - آواره ( اولون )  
 اوله : آبله  
 اولی : مخفف ابوالقاسم که نامی مردانه است ( اول )  
 اوم بی : آمده بودم  
 اومال :  
 اوور : او بر وزن مو، آن طرف ( اوسر )  
 اویرم : آوردم ( ا و ر م - ا و ر م )  
 اویم بی : آمده بودم ( اوم بی - اوده بیوم - اوده بیم )  
 اهد : عهد - پیمان ( ا د )  
 آهسن : احسنت  
 احوال شریفی : احوال پرسی ( ا و ال شریفی )  
 احوال شریفی داین : سلام و احوالپرسی کردند ( ا و ال شریفی )  
 ای : ای بروزن بی، این  
 ای : ای بروزن بی، پیشوند فعل استمراری ( ای روم = می روم ) ( بیشتر در گویش طایفه ی موری )  
 ای نهری : ای بروزن بی، نگاه می کنی ( ا نیری ) ( در گویش افراد طایفه ی موری )  
 ای واستم : ای بروزن بی، می ایستم ( ا واستم )  
 ای بال : ای بروزن بی، این طرف  
 ای تو : ای بروزن بی، اینگونه - اینطور ( ای تور )  
 ای چ : ای بروزن بی، اینجا  
 ای داد ب داد : بیان حسرت در فقدان چیزی یا کسی  
 ای دادم سی ب کسی : شکایت از تنهایی و نداشتن فامیل و وابسته  
 ای دفه : ای بروزن بی، این دفعه - این بار - این مرتبه  
 ای سر : ای بروزن بی، این طرف ( ای ور )  
 ای گم : ای بروزن بی، می گویم ( ا گم )  
 ای واستادم : ای بروزن بی، می ایستادم ( ا واستام - ا واستادم )  
 ای ور : ای بروزن بی، این طرف ( ای شر )  
 ای ه : وقتی می خواهند چیزی یا حرف کسی را بی ارزش جلوه دهند می گویند  
 ایاهه : می آید ( ا یا )  
 آیر : اکبر که نامی مردانه است  
 آیر : اگر  
 آیر و ابو : اگر بشود

آیزا : بخش زیرکنار جعبه ی کبریت، که کبریت را روی آن می کشند تا روشن شود  
 آیزا دُولتی : اعضای ادارات دولتی  
 آیزلا : عزیز الله که نامی مردانه است  
 آیس : عکس  
 ایسا : شما ( ضمیر فاعلی دوم شخص جمع )  
 ایسا : عیسی که نامی مردانه است  
 ایسا اِ نشینین : شما می نشینید  
 ایسا ن : شما را - به شما ( ضمیر مفعولی دوم شخص جمع )  
 ایسُف : یوسف که نامی مردانه است  
 ایلاق : بیلاق - سردسیر  
 ایلاقی : به اهالی زرین شهر گفته می شد - به ساکنین سردسیر هم اطلاق می شد  
 ایما : ما ( ضمیر فاعلی اول شخص جمع )  
 ایمان : ما را - به ما ( ضمیر مفعولی اول شخص جمع )  
 ایمُن : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، ایمان ( ایمُن - ایمُو )  
 ایمُو : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، ایمان ( ایمُن - ایمُو )  
 ایمُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، ایمان ( ایمُن - ایمُو )  
 آین : مثل - مانند  
 آین خَیالس نهْدُ : برایش مهم نیست - در فکرش نیست  
 آین سَی تیل اِ گنی : مانند سگ بچه به دنیا می آوری ( اشاره به تعداد بچه های زیاد یک نفر )  
 آین فریره برو : تند و سریع برو  
 آین گراز هرفنیْدُ نَها به او :  
 آيو : عیب